

نشریه علمی _ پژوهشی
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۱۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۴۴-۲۳

جمیل صدقی زهاوی و زبان و ادبیات فارسی

ناصر محسنی نیا*

چکیده

روابط متقابل ادبی و فرهنگی میان ملل عالم؛ بخصوص ملل هم جوار از دیرباز مرسوم و متداول بوده است. در این میان، رابطه فرهنگی، زبانی و ادبی ملت ایران و ملت عراق در طول تاریخ، بیش از هر ملت دیگری بوده است و جمیل صدقی زهاوی، شاعر معاصر عراق، متوفای ۱۹۳۶ میلادی جایگاه ویژه ای دارد. نگارنده بر آن است تا درباره زندگی، آثار و افکار این شاعر بزرگ معاصر عراق و جهان عرب مطالبی را قلمی نماید. از زندگی و سبک شعری و جایگاه او در شعر معاصر جهان عرب سخن گفته، توان مندی های شاعر در زبان و ادب فارسی و میزان آشنایی او با ادبیات فارسی تا سرحد امکان روشن نماید. در این میان، پیوندهای جمیل صدقی زهاوی با ادب فارسی و بزرگان معاصر آن همانند؛ ملک الشعراء بهار و.... نیز بررسی می گردد. هم چنین، حضور جمیل صدقی زهاوی در کنگره بزرگداشت هزاره شاهنامه فردوسی (۱۹۳۴) در تهران، بررسی و مختصر تحلیلی از اشعار فارسی و عربی صدقی زهاوی در این کنگره، یاد کردی از ملامحمد زهاوی، والد پارسی سرای جمیل صدقی؛ از جمله مواردی هستند که در این مقاله به آن ها پرداخته می شود. گمان نگارنده این است که موضوعهایی این گونه، کمک شایانی به درک بهتر تعامل ادبی و فرهنگی ادبیات فارسی با ادبیات و فرهنگ دیگر کشورها؛ از جمله کشورهای عربی و مسلمان خواهد بود.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان n_mohseninia@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۲۶

تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۹/۳۰

واژه‌های کلیدی

جمیل صدقی زهاوی، زبان و ادبیات فارسی، ادبیات عربی معاصر، عراق، ملک الشعراء بهار، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

وقتی سخن از ادبیات تطبیقی به میان می‌آید، مهمترین مقوله، وجود رابطه فرهنگی، ادبی و تاریخی میان ملل یا ملت‌هایی است که ادبیات آنها از نگاه تطبیقی مورد مطالعه کلی یا موردی قرار می‌گیرد. بدین جهت پاره‌ای از علمای پژوهشگر معاصر، ادبیات تطبیقی را به بررسی روابط تاریخی و ادبی میان تاریخ و ادبیات دو ملت یا ملت‌هایی می‌دانند که دارای چنین رابطه‌ای بوده باشند (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۲). اگر همین تعریف ادبیات تطبیقی را بر اساس تعریف مکتب فرانسوی مبنای کار قرار دهیم، ادبیات فارسی و عربی به دلیل برخورداری از چنین رابطه‌ای در حوزه این تعریف قرار می‌گیرند و می‌توان روابط تاریخی و ادبی آنها را از منظر ادبیات تطبیقی بررسی نمود. بدین منظور نگارنده در این مقاله کوشش نموده تا به بررسی این موضوع بر اساس تعریف فوق بپردازد. مصداق این مورد، جمیل صدقی الزهاوی، شاعر، ادیب و فیلسوف معاصر عراق (متوفای ۱۹۳۶ م) است. جمیل صدقی زهاوی با شواهد و قراینی که ارائه خواهیم نمود، به گونه‌ای قابل توجه از ادب پارسی متأثر بوده است. موضوعی که در ایران تاکنون پژوهشگران بدان یا اصلاً توجه ننموده و یا بنسبت در باب آن به اشاراتی اکتفا نموده‌اند (محمدی، ۱۳۷۰: ۸۵).

جمیل صدقی الزهاوی کیست؟

جمیل صدقی الزهاوی، فرزند مولوی ملامحمد فیضی زهاوی یا ذهابی، در تاریخ ۲۹ ذی حجه سال ۱۲۷۹ هجری برابر با ۱۸ حزیران سال ۱۸۳۶ میلادی در شهر بغداد متولد گردید (زهاوی، ۲۰۰۴: ۵). پدر و مادر او هر دو از کردهای منطقه ذهاب کرمانشاه و ایرانی الاصل بودند. بنا به گفته خود جمیل صدقی دلیل مشهور شدن آنها به زهاوی اقامت طولانی مدت جد آنها (ملا احمد) در شهرستان ذهاب از توابع کرمانشاه بوده است (بصیر، ۱۹۴۶: ۴۷). ملامحمد پدر جمیل خود فردی عالم، ادیب، شاعر و فقیه بود و زبانهای کردی، فارسی، ترکی و عربی را بخوبی می‌دانست. شهرت ملامحمد در فقه و علوم اسلامی

بدان پایه رسید که مفتی بغداد گردید و مدتها در این سمت به وعظ و ارشاد و رفع مسائل حقوقی و فقهی مردم می پرداخت، ملامحمد به فارسی و عربی اشعار نیکو سروده است و تخلص او در اشعار فارسی (فیضی) بوده است به همین دلیل به ملامحمد فیضی هم مشهور شده است (دیوان بیگی، ۱۳۸۸: ۱۳۶۵). جمیل صدقی زهاوی از کودکی تحت تعلیمات پدر قرار گرفت و همه علوم پدر را به طور کامل آموخت، تا اینکه پدرش به جهت ادامه آموزش فرزند، وی را به شاگردی شیخ عبدالرحمان قره داغی فرستاد. جمیل در محضر قره داغی به فراگیری علوم عقلی و نقلی مشغول شد. این ماجرا تا آنجا ادامه یافت که میان جمیل و شیخ عبدالرحمان مباحثات و منازعات علمی و جدلی در گرفت؛ چرا که جمیل درباره یوم السحاب و اصل انسان دچار شکوک و تردیدهایی شده بود (جیوسی، ۲۰۰۷: ۲۴۵). به دلیل تولد او در بغداد و حشر و نشر فراوان با اعراب، ترک ها و کردها زبان غالب او عربی، ترکی و کردی بود؛ اما انس و علاقه اش به زبان فارسی به حدی بود که نخستین اشعار دوران نوجوانی خود را به زبان فارسی سروده است (بطی، ۱۹۲۳: ۱۷۲). ملامحمد بسیار علاقه داشت تا فرزندش جمیل به فقه و قضاوت اشتغال ورزد؛ اما جمیل راه دیگری در پیش گرفت و ادب و شاعری را ترجیح داد (شامی، ۲۰۰۴: ۸۰). بنا به تشویق فراوان پدر، صدقی زهاوی دیوان شعرای بزرگ را مطالعه می کرد و از آن میان «عیون القصاید» را حفظ می نمود و پدرش به ازای حفظ هر بیت یک درهم به او جایزه می داد (زهاوی، ۲۰۰۴: ۱۴). مطالعات فراوان او در علوم مختلف زمان و از جمله علوم فلک و فلسفه به حدی بوده که اهل زمان به او لقب فیلسوف دادند (مبارک، ۱۹۳۸: ۳۰۰). هنوز در سنین نوجوانی بود که نامش بلند آوازه گشت در ۲۰ سالگی، مدرس مدرسه دینی سلیمانیه بغداد شد و همزمان به عنوان سردبیر و نویسنده مجله وزین «الزوراء» برگزیده شد (فاخوری، ۱۳۸۵: ۴۱۱). مدتی بعد، به قصد اقامت در آستانه و استانبول، پایتخت حکومت عثمانی، از طریق مصر، اقدام نمود. در طول این سفر چند صباحی در مصر رحل اقامت افکند. در همین مدت، فرصتی حاصل شد تا با بزرگانی همچون یعقوب صروف، صاحب «المقتطف» و شبلی شملی، شارح نظریه داروین و فارس نمر، سردبیر «المقطم» و جرجی زیدان، مؤسس مجله «الهلال» و شیخ ابراهیم یازجی، سردبیر مجلات «البيان» و «الضیاء» آشنا گردد. (هلالی، ۱۹۶۴: ۳۸). جمیل صدقی زهاوی در استانبول با شیخ ابوالهدی الصیادی شیخ الاسلام آنجا آشنا شد و قصیده ای در مدح پیروزی سپاه عثمانی بر ارتش یونان سرود. او در این قصیده سلطان عبدالحمید را مدح نمود و در نتیجه با عواطف و حمایت های سلطان روبه رو شد. سلطان او را به همراه

هیأتی برای تبلیغ و وعظ به نواحی یمن فرستاد. این مأموریت حدود یک سال طول کشید و زهاوی با موفقیت آن را به انجام رسانید و آنگاه باردیگر به استانبول بازگشت. سلطان علاوه بر اکرام او، او را به «نشان مجیدی» از نوع درجه دو مفتخر گردانید.

بعد از مدتی اقامت در استانبول، جمیل صدقی در حرکت سرّی مخالفان سلطان به رهبری صفابک شاعر ترک شرکت جست. این ماجرا فاش گردید و لذا جمیل به بغداد تبعید شد. سلطان برای رهایی از شرّ او و زبانش، مقرری مختصری برای او در نظر گرفت (اسماعیل، ۱۹۶۷: ۹۴). از سال ۱۹۰۰ میلادی زهاوی در تبعیدگاه خود بغداد زندگی می‌کرد و سعی نمود تا در این سالها کاری که موجبات خشم مجدد سلطان را فراهم آورد، انجام ندهد. او برای جلب رضایت سلطان عثمانی در سال ۱۹۰۵ کتابی با عنوان «الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل و الکرامات و الخوارق» در رد وهابیت به رشته تحریر درآورد. جمیل صدقی بعد از انقلاب ۱۹۰۸ علیه سلطان عثمانی باردیگر به استانبول بازگشت. او مایل بود تا در آستانه بماند؛ ولی بیماری مانع از این کار گردید و با دیگر به بغداد باز آمد. در آنجا به مناصبی چند گمارده شد (زهاوی، ۱۹۹۵: ۲۴). در سال ۱۹۱۰ مطالبی درباره آزادی زن نوشت. این کار خشم عده‌ای را برانگیخت. حتی منجر به عزل او از مشاغلش شد. بعد از خروج عثمانی‌ها از عراق و آمدن انگلیسی‌ها، زهاوی جان تازه‌ای گرفت و تا حدودی با انگلیسی‌ها همکاری کرد و حتی قصیده‌ای در مدح انگلیسی‌ها با عنوان «ولاء الانجلیز» سرود (ادهم، ۱۹۳۷: ۴۴).

محتوای این قصیده به گونه‌ای بود که او را با اتهامات بی شماری مواجه ساخت. این بلیه مدتها گریبانگیر او بود (هلالی، ۱۹۶۴: ۲۷). بعد از ورود ملک فیصل به بغداد، زهاوی بنا به دلایلی ناچار به ترک عراق شد و از طریق دمشق و بیروت عازم قاهره گردید. در قاهره قصیده مشهور خود با عنوان «الدمع ینطق» را سرود و در مجله (السیاسة) مصر چاپ نمود. مشایخ ازهر، به مطالب مندرج در این قصیده اعتراض نموده، او را کافر دانستند (یوسف، ۱۹۶۲: ۲۹). زهاوی بار دیگر، ناچار، به عراق باز آمد. در عراق با استقبال روبه رو گردید و مناصبی چند از قبیل عضویت در مجلس اعیان به سال (۱۹۲۵) به او واگذار گردید و تا سال ۱۹۲۹ در این منصب باقی بود. زهاوی بخش عمده‌ای از حیات خود را در بغداد گذراند و جز چند سفر به عثمانی و مصر و سوریه و لبنان و یک سفر به ایران (۱۹۳۴) به جای دیگری مسافرت ننمود. مسافرت جمیل صدقی زهاوی به ایران، به منظور شرکت در کنگره هزاره فردوسی (شاهنامه) به عنوان نماینده عراق صورت گرفت. او را در این سفر استاد احمد حامد صراف

همراهی می‌کرد.

زهاوی و دیگر زبان‌ها

زهاوی جز اندکی فرانسه از دیگر زبانهای اروپایی اطلاعی نداشت. البته زهاوی از طریق متون ترجمه شده تا حدود زیادی با ادبیات اروپا آشنا شده بود، اما شناخت او از فرهنگ و علوم مشرق زمین؛ بویژه ایران، بسیار بود. همچنین فارسی، کردی و ترکی را بخوبی می‌دانست.

زهاوی و محافل ادبی

جمیل صدقی زهاوی به هنگام سکونت در بغداد، محافل علمی و ادبی فراوانی برگزار می‌نمود. این محافل عموماً در قهوه‌خانه‌هایی همچون؛ قهوه‌خانه شط، قهوه‌خانه امین و قهوه‌خانه رشید حمید، دایر می‌گشت و بزرگان شعر و ادب آن زمان در آنها شرکت می‌جستند. از میان آنها می‌توان، معروف الرصافی و عبدالرحمان البناء، شاعران معروف عراق و استاد ابراهیم صالح شکر، ادیب عراقی را نام برد. در همه این محافل فصل الخطاب با جمیل صدقی زهاوی بود (دروبی، ۱۹۵۸: ۱۸۱).

آثار جمیل صدق الزهاوی

زهاوی آثار فراوانی در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی از خود برجای نهاده است. مهمترین آثار او عبارتند از:

الف: آثار شعری

- ۱- الکلم المنظوم ۲- دیوان الزهاوی ۳- رباعیات الزهاوی ۴- دیوان اللباب ۵- ثورة فی الجحیم ۶-
- الاولشال ۷- الثمالة ۸- النزعات (موسی، ۱۹۸۱: ۱۴).

ب: آثار نثری

- ۱- الکائنات ۲- الخیل و سباقها ۳- الخط الجديد ۴- الفجر الصادق فی الرد علی منکری التوسل ۵-
- المجازیة و تحلیلها ۶- الدفع العام والظواهر الطبيعية و الفلکیة ۷- المجمعل مما اری ۸- رباعیات خیام به
- نثر ۹- روایة لیلی و سمیر (زهاوی، ۱۹۹۵: ۲۸).

همه این آثار، اعم از آثار منظوم و مثنوی بدفعات در کشورهای مختلف عربی به زیور طبع آراسته شده‌اند.

زهاوی در نگاه دیگران

جمیل صدقی الزهاوی، انسان متفکر و پیچیده‌ای بود (بطی، ۱۹۲۲: ۱۲۸). در ادب سرآمد زمان خود بود. طه حسین گوید: جمیل صدقی الزهاوی، تنها یک شاعر عربی، عراقی، مصری یا غیر آن نبود. او شاعر عقل و خرد ورزی و ابوالعلائی عصر ما بود. اما آن ابوالعلائی که با فرهنگ اروپا آشنا بود و مسلح به سلاح علم بود (زیات، ۱۹۵۱: ۳۶۷). آدونیس، علی احمد سعید، گوید: زهاوی متفکر، با شعر چیزهایی را بیان می‌کرد، بسیار با ارزشتر از مطالبی که شاعران، آن‌ها را با فکر بیان می‌کردند. قیام و شورش اصلی ترین کار او بود. در نگاه او علم، تنها راه بیداری امت عرب به حساب می‌آمد. (الحانی، ۱۹۵۴: ۵۳).

بخش اعظم اشعار جمیل صدقی زهاوی در موضوعاتی از قبیل؛ وطن، اجتماع، سیاست، وصف، دعوت به آزادی، فلسفه، علم و حماسه است؛ بخصوص او در ملحمه یا شعر حماسی در دوره معاصر با سرودن قصیده بلند «ثورة فی الجحیم» شهرت بسزایی کسب نمود. به نظر می‌رسد او در سرودن این ملحمه قصصی تحت تأثیر خیام، معری و دانته بوده است (وجدی، ۱۹۶۰: ۷۷؛ خوری مقدسی، ۱۹۸۰: ۴۶).

دیدگاه های شعری زهاوی

بی تردید زهاوی یکی از پیشگامان تجدید و نوآوری در شعر معاصر عربی بوده است. او از وجوب التزام قافیه واحده در قصیده خارج گردید و شعری ابداع نمود که خود آن را «شعر مرسل» می‌نامید. شاعر در این نوع شعر، مقید به رعایت وزن است؛ اما مقید به رعایت قافیه واحده نیست. او از تقلید در شعر و سرودن به شیوه قدما بشدت انتقاد می‌کرد و از تقلید موضوعاتی که گذشتگان آنها را آزموده بودند، دوری می‌نمود؛ چون شعر در نگاه او چیزی بود که زندگی آن را دیکته می‌کرد و طبیعت آن را آشکار می‌ساخت و روح آن را احساس می‌نمود. به همین دلیل علیه نظم موجود شورید (وجدی، ۱۹۶۰: ۴۴). هم چنین، او نخستین شاعری است که در جهان معاصر عرب به آزادی زن متعهد بود و در این راه سختی های فراوانی را تحمل نمود و با تهمت ها و محرومیت های فراوانی روبه رو گردید (محمدی، ۱۳۷۰: ۷۴). سرانجام جمیل صدقی زهاوی در ذی قعدة سال ۱۳۵۴ هجری قمری برابر با ۱۹۳۶ میلادی جان به جان آفرین تسلیم کرد و در گورستان خیزران واقع در محله اعظمیه بغداد مدفون شد (اعظمی، ۲۰۰۱: ۱۳۸).

چون هدف اصلی ما در این گفتار بررسی رابطه جمیل صدقی الزهاوی با ادبیات فارسی است؛ لذا در

این بخش به بررسی این موضوع پرداخته می‌شود و ابتدا قدری دربارهٔ جایگاه پدرش مرحوم ملامحمد فیضی در ادبیات فارسی سخن به میان می‌آید.

مولوی ملامحمد فیض زهاوی (ذهابی)

ملامحمد پدر جمیل صدقی اصلش از ذهاب کرمانشاهان بوده است. وی مردی فاضل، حکیم و عارف بود و در شعر کردی، عربی، فارسی ید طولایی داشت، به دلیل احاطه‌ای که در علوم دینی داشت به عنوان مفتی بغداد تعیین گردید (دیوان بیگی، ۱۳۶۵: ۱۳۹۷).

اینک نمونه‌ای از شعر پارسی ملامحمد پدر جمیل صدقی:

می دهد هرنحس را بر سعد گردون برتری	نه همین جای زحل بالاتراست از مشتری
بایدت از خویشان هم بگذری هم نگذری	تو به اوئی و نه به اوئی اگر می جوئیش
هرقدر کز خویشان خالی شوی از وی پری	تو مثال سایه ای و او مثال آفتاب
گشته محروم از وصالش زاهد شهر از خری	دختر رز هست عقل آدمی کایسن او
شخص واحد گشته هم گوساله وهم سامری	أمتی را زاهد ابله به خود دعوت کند

(دیوان بیگی، ۱۳۶۵: ۱۳۹۸)

شعر فارسی جمیل صدقی زهاوی به روایت صاحب حدیقة الشعراء

میرزا احمد دیوان بیگی به بخشی از هنرمندی های جمیل صدقی، پسر ملامحمد اشاره می‌کند و می‌گوید: او در حالی که هنوز بیست سال تمام نداشت، جامع تمام علوم پدر خود گردید و آنگاه بخشی از اشعار فارسی جمیل صدقی زهاوی را که عاصم سنندجی برایش آورده بود، نقل می‌نماید این اشعار به قرار ذیل می‌باشند

می شوی هر لحظه بر معشوقه‌ای مایل چرا	عاشق یکتا نمی باشی الا ای دل چرا
دوری از حق می‌کنی گیری ره باطل چرا	می کنی از امر ایزد خویش غافل تا به کی
از من مجنون نمی گردد غمست زایل چرا	هیچ غم اندر دل دیوانگان گویند نیست
آنقدرها رقص از شادی چو شد بسمل چرا	گر نداند مرغ چون میرد رهد از هر غمی
بهر لیلی می دوی اندر پی محمل چرا	در درون توست مطلوب توای مجنون زار
می شود انسان بدینسان قحبه‌ای مایل چرا	دختر رز هر شبی صد کس بکارت میرش

دشمن آن کوغریقان را رهاند نیست گر
تیغها دریا کشد از موج بر ساحل چرا
جلوه‌ای درآینه پرزنگ نکند عکس دوست
کینه مردم نسازی ازدلت زایل چرا
جاهلان را هر که هم صحبت شود جاهل شود
می‌شوی براهل دنیا صدقیا مایل چرا
(دیوان بیگی، ۱۳۶۵:۱۰۰۵)

تحلیل مختصر شعر یاد شده

درون مایه سروده فوق، بیشتر بیان دیدگاه و باورهای عرفانی و صوفیانه صدقی زهاوی است. در نگاه او، عشق ورزی جز بر ذات اقدس الهی نشاید و هر کاری جز آن عبث و بیهوده می‌نماید. او بسان شاعران عرفانی ایران، بر این باور است که مطلوب و معشوق واقعی، در درون جان و روح آدمی جای دارد، او از پی لیلی‌های دنیا روانه شدن را بیهوده می‌داند. از نگاه او انسان کمال جو، باید دشمنی‌ها را به کناری نهاده و از همنشینی با جاهلان دوری گزیند، تا شاید از این رهگذر به سر منزل مقصود برسد.

و باز گوید:

بگرفت خطّ عنبرین رخسار جانان در بغل
شب را که دیده خورشید تابان در بغل
و بازمی گوید:
بی رقیب اندر جهان دلدار کو
اندرین گلشن گلی بی خارکو
گر فکند از رخ نقاب آن آفتاب
دیده‌ها را طاقت دیدار کو
و باز گوید:

گل گریبان پاره از تاب جمال کیست خود
بلبل از عشق خود این گونه نالان گشته است
(همان، ۱۰۰۵)

و در جای دیگر گوید:

اگر چه حرفی از فصل وفا ناخوانده شوخ من
ولی باب جفاو جور را نیکو ز بر دارد
(همان، ۱۰۰۶)

بخشی از ابیات یاد شده در مجله یادگار، سال سوم، شماره نهم، صفحه ۶۵ تا ۶۷ نیز به همین‌گونه روایت شده است. به نظر می‌رسد، نویسنده این بخش از مجله یادگار به حدیقه الشعرا نظر داشته است. پرواضح است که سرودن اشعار فارسی جمیل صدقی زهاوی، مقدم بر سرودن اشعار عربی او بوده و

گوئیا صدقی از سنین نوجوانی به فارسی و کردی شعر می سروده است و تخلص او در اشعار فارسی به رسم پارسی سرایان صدقی بوده است. البته ما در بخشی دیگر از این مقاله در آنجا که از حضور جمیل صدقی الزهاوی در ایران سخن می گوئیم، بار دیگر به سراغ سروده های فارسی او خواهیم آمد و درباره آنها سخن خواهیم گفت. گرچه نگاهی هر چند گذرا بر سروده های پارسی جمیل صدقی نشان می دهد که او چندان در سرایش شعر پارسی مهارت نداشته و شاید دلیل آن اقامت کوتاه مدت او در سرزمین آباء و اجدادی و طولانی شدن معاشرت و همنشینی او با اعراب باشد.

تأثیرپذیری جمیل صدقی زهاوی از ادبیات فارسی

جمیل صدقی زهاوی، به دلیل آشنایی با زبان و ادبیات فارسی، به مطالعه آثار ادبی، تاریخی و فرهنگی ایران علاقه داشت (حانی، ۱۹۵۴: ۱۷۲). آن گاه که سرورن ثوره را در سن نوجوانی آغاز کرد، نخستین سرودهایش به زبان فارسی بود (محمدی: ۱۳۷۰: ۸۱).

صدقی زهاوی، در مقالات و پاره ای از آثار قلمی خود، نسبت به شاعران و بزرگان گذشته ادب فارسی اظهار نظر می کند. این آراء به گونه ای است که نشان دهنده شناخت او از کسانی است که درباره آنها داوری می کند (ادهم، ۱۹۳۷: ۴۳).

گذشته از فردوسی، حافظ، مولوی، خیام و.... او درباب سعدی می گوید: قصاید سعدی حکایت از توانمندی، دقت و ممارست اوست. همو که در روزگار خود، شاعری بی رقیب و سخن وری بزرگ و بی دلیل بوده است (مؤید شیرازی، ۱۳۶۲: ۷۱).

تأثیرپذیری زهاوی از ادب پارسی مقوله بسیار گسترده ای است. در این مختصر نمی توان حتی به تحلیل ترجمه زهاوی از رباعیات خیام پرداخت. کاری که زهاوی آن را در سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ انجام داده و در دو شکل نظم و نثر به ترجمه آنها اقدام نموده است (بگار، ۱۹۹۹: ۸۴). کار جمیل صدقی در ترجمه رباعیات خیام؛ بویژه ترجمه منظوم آنها، قدری با ابهام همراه است. گرچه بخش رباعیات ترجمه شده خیام تا حدود زیادی مشخص هستند؛ اما گاه ملاحظه می شود که برخی از رباعیات از سروده های خود زهاوی هستند و ربطی به خیام و رباعیات او ندارند (زهاوی، ۱۹۳۲: ۹۲).

در این جا یک نمونه ای از ترجمه منظوم صدقی زهاوی از رباعیات خیام به عنوان مثال آورده می شود.

افسوس که نامه جوانی طی شد وین تازه بهار شادمانی طی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب
صد حیف ندانم که کی آمد، کی شد
(خیام، ۱۳۶۵:۶۷)

و زهاوی در ترجمه آن گوید:

لَهْفَ نَفْسِي عَلَى شَبَابِ تَوَلَّى
و رَيْبِ عَيْنِي مِنَ السُّرُورِ تَوَارَى
إِنَّمَا الطَّائِرُ الْمُسَمَّى شَبَاباً
بَعْدَمَا قَامَ يَهْتَفُ طَاراً
(زهاوی، ۱۹۳۲:۱۴۶)

رباعیات خیام زهاوی، گرچه ترجمه بسیار خوبی است و در جهان عرب شناخته شده است؛ اما از جهت ادبی و شهرت، به پای دیگر ترجمه های مشهور از رباعیات خیام نمی رسد. مشهورترین ترجمه های خیام ترجمه احمدرامی، احمد صافی النجفی و..... است که این بحث مجال پرداختن به آنها را ندارد (بکار، ۱۹۹۹:۷۹).

دیوان زهاوی نیز معرف بخشی دیگر از اثر پذیری او از تاریخ، فرهنگ، زبان و ادب پارسی است. به عنوان مثال در قصیده بلند و بالغ بر ۴۳۰ بیتی زهاوی (شورش در جهنم) آنجا که او صحنه ملاقاتش با بزرگان تاریخ، علم و ادب را توصیف می کند، از بزرگان علم و ادب ایران فراوان یاد می کند. بزرگانی چون: زرتشت، مزدک، ابن سینا، راوندی، خواجه نصیرالدین طوسی، خیام، حلاج و.... از این گروهند.
وَزَادَتْ تُوْمَ مِيْزْدَكَ يَأْتِي
وَالْحَكِيمَ الْكِنْدِي تُوْمَ ابْنَ سَيْنَا
تُوْمَ الرَّاوَنْدِي، تُوْمَ التَّصِيْرُ
(زهاوی، ۱۹۹۵:۴۷۲)

ترجمه ابیات: تو زردشت آنگاه مزدک و آنگاه حکیم کنندی، ابن سینا، راوندی و خواجه نصیر همه و همه می آیند.
و باز گوید:

و رَأَيْتُ الْحَلَّاجَ يَرْفَعُ مِنْهُ الطَّرْفَ
تُحَوِّلُ السَّمَاءَ وَ هُوَ حَاسِرٌ
قَائِلاً: أَنْتَ اللَّهُ وَ حَلَّكَ، قِيوماً
وَأَمَّا الْاَكْوَانُ فَهِيَ تَبُورُ
(همان، ۱۹۹۵:۴۶۶)

ترجمه ابیات: تو دیدم حلاج را که چشم به آسمان داشتی در حالی که ناراحت و دلتنگ بود. و با خود می گفت: بارالها فقط تو، تنها تو خدایی، تنها تو مانایی و دیگر عوالم هستی نابود و ویران می شوند.

حلاج و دیگر بزرگان ایران در این قصیده و دیگر سروده های زهاوی جایگاهی برجسته دارند و اینها همه حکایت از تأثیر پذیری او از بزرگان ادب و فرهنگ ایران دارد. از باب نمونه او در همین قصیده، ضمن این که بزرگان ایران را می ستاید، خیام را هم ردیف بزرگترین شاعران جهان قرار می دهد:

و یَلِيهِمْ أَبُو نُؤَاسٍ كَثِيْبًا	و هُوَ ذَاكَ الْمِرَاحَةَ السَّكِيْرًا
مِثْلَهُ الْخِيَامُ الْعَظِيْمُ وَ دَانِيِي	وَ اِمَامُ الْقَرِيْبِضِ وَ شِكْسِيْرًا
وَ سَمِعْتُ الْخِيَامَ فِي وَسْطِ الْجَمْعِ	يَعْتَنِي فَيَطْرُبُ الْجُمْهُوْرًا
مُنْشِدًا بَيْنَهُمْ بِصَوْتِ شَجِيِي	قَطْعَةً مِنْ شِعْرٍ غَدَاةُ الشُّعُوْرًا
حَبَّذَا حَمْرَةً تُعِينُ عَلَيَّ النَّيْرَانَ	حَتَّى اِذَا ذَكَرْتُ لَا تُضَيِّرًا

(همان، ۴۷۴)

ترجمه ابیات: و ابونواس ناراحت و اندوهگین از پی ایشان می آمد. او همان مرد بسیار مغرور و پیوسته مست بودی.

خیام بزرگ، دانت، پیشوای بزرگ شعر و شکسپیر هم از پی او آمدند. شنیدم که خیام در میان آن جمع ترانه می خواند و دیگران به شادی و طرب می پرداختند. او در میان ایشان با آوازی حزین، قطعه ای از شعری را می خواند که پرورده و برآمده از احساس بود. ای خوشا، آن باده ای که ما را در برابر آتش عذاب یاری می دهد و چون زبانه کشد به واسطه آن بادی به ما آسیب نرساند. و این داستان و امثال آن فراوان است.

شاید این قصیده نشان دهنده اوج و کمال افکار و اندیشه های فلسفی زهاوی باشد. کمالی که مطابق گفته کراچوفسکی و احمد حسن الزیات، زهاوی بیشتر آن را مدیون خیام است (زیات، ۱۹۵۲: ۱/۳۷۰).

زهاوی و ملک الشعراء بهار

درباره آشنایی بهار و زهاوی با یکدیگر مطلب فراوان است؛ اما همین قدر بس که بهار و جمیل صدقی زهاوی با یکدیگر آشنایی و دوستی دیرینه ای داشتند و ظاهراً میان این دو مفاوضات ادبی جریان داشته است و این رابطه ادبی حتی پیش از حضور زهاوی در تهران بوده است. با حضور زهاوی و چند شخصیت ادبی دیگر از عراق و دیگر کشورهای عربی در کنگره بزرگداشت فردوسی (هزاره فردوسی، ۱۹۳۴) زهاوی و بهار دیدار تازه کردند. علاوه بر آن این کنگره سببی شد تا زهاوی با دیگر

شاعران و ادیبان بزرگ و معاصر ایران از قبیل تقی زاده، قزوینی، رشید یاسمی و گروهی دیگر آشنا شود و از فضل دانش ایشان خوشه‌ها برچیند.^۱

در این کنگره باشکوه زهاوی و بهار، هردو به مناسبت هزاره فردوسی اشعار زیبایی سرودند. این حضور موجب آشنایی عمیق تر و به تبع تأثیر پذیری بیشتر جمیل صدقی از زبان و ادب پارسی؛ بویژه شعر پارسی گردید. از سوی دیگر حضور او در تهران و عمیق تر شدن دوستی و آشنایی او با ملک الشعراء بهار موجب گردید تا بعد از وفات جمیل صدقی زهاوی، (۱۹۳۶) مرحوم بهار ترکیب بندی در رثای او بسراید. بهار قصد داشت، بنا به دعوت رسمی دولت وقت عراق، در بغداد حضور یافته و مرثیه خود را (ترکیب بند) در سوک جمیل صدقی قرائت نماید و بدین ترتیب فرصتی فراهم شود تا در تشیع جنازه او نیز مشارکت جوید. ولی ظاهراً بنا به دلایلی حکمت، وزیر وقت معارف، مانع حضور او در این مراسم می شود. ملک الشعراء در حاشیه‌ای با خط خود، ذیل بند آخر ترکیب بند یاد شده از این جریان ابراز ناخشنودی می کند. به هر حال، بهار در این ترکیب بند، از مقام و جایگاه جمیل صدقی زهاوی در میان سخنوران عرب سخن به میان آورده است. حتی او را همسنگ شاعران بزرگی چون؛ متنبی، ابوفراس، بشار بن برد و ابوالعلائی معری دانسته و به برخی از اشعار جمیل صدقی زهاوی؛ از جمله قصیده ثوره فی الجحیم، او اشاره نموده است. همان قصیده‌ای که باعث شد، برخی از علمای دین حکم به تکفیر زهاوی بدهند (بهار، ۱۳۵۴: ۶۷۹).

اینک به جهت آشنایی بیشتر خوانندگان و علاقه مندان بخشی از نخستین بندهای ترکیب بند ۶۳ بیتی بهار در رثای جمیل صدقی زهاوی عیناً قلمی می گردد.

دجله بغداد در مرگ زهاوی خون گریست	نی خطا گفتم که شرق از نیل تا سیحون گریست
اشک ریزان شد عراق از ماتم فرزند خویش	همچو یونان کز غم هجران افلاطون گریست
زین بلای عام یعنی مرگ سلطان سخن	مردم شهری په شهر و بدو در هامون گریست
از غم شعروانش فکر از گردش فتاد	درفراق طبع پاکش لفظ بر مضمون گریست
زد گریبان چاک نظم و ریخت بر سر خاک تشر	از غم او هر یکی موزون و ناموزون گریست
دوش بر خاک مزارش خیمه زد ابر بهار	خواست تا در هجرش از چشم بهار افزون گریست

خنده‌ای دندان نما زد برق و گفتا کای حسود

قطره کمتر زن تو آب افشانی و او خون گریست

رشوه دادیمش ز عمر ارمردنش دادی امان
قرنها بگذشت تا آمد زهاوی در وجود
گر به مرگش صبر بنماییم از بیچارگیست
دل بسوزد در فراقش دیده گرید در غمش
وز پس مرگش مصائب خوار شد در چشم خلق
بود یاران را دریغ از مردنش و اکنون چو رفت
ورپذیرقی فدا، پیشش فدا کردیم جان
نیز چون او باز نارد قرنهای دور زمان
و آن بواقع یأس و نومییدی است نی صبر و توان
هر زمان گویی خلد در چشم دل تیر و نشان
زانکه از این سخت تر نبود مصیبت در جهان
هر که خواهد گو بمیر و هر که خواهد گو بمان

رفت و ما نیز از قفایش رخت بر خواهیم بست

کاندرین دنیای فانی کس نماند جاودان

شد زهاوی خسته وزین دهر پر غوغا گذشت
بود عمری سرگران از زحمت غوغای دهر
برگ امیدش زد لها چون شقایق زود ریخت
عالمی فضل و ادب را برد با خود زیر خاک
تلخکامی ها کشید از دهر لیکن در سخن
دربریهان اعظم کیست انسان ضعیف
دست افشان پای کویان از سر دنیا گذشت
زین سبب پیرانه سرزین دهر پر غوغا گذشت
لیک داغش لاله سان، کی خواهد از دلها گذشت
گرچه از این خاکلدان خود یکه و تنها گذشت
کام گیتی کرد شیرین پس به استغنا گذشت
کش توان گفتن که شد فرتوت یا برنا گذشت؟

عمر اگر یک روز اگر صدسال، می بایست مرد

نیکبخت آنک از جهان آزاده ودانا گذشت

(بهار، ۱۳۵۴: ۶۷۹)

محتوا و درون مایه این ترکیب بند، خود بروشنی حکایت از شناخت دقیق ملک الشعراء بهار از جمیل صدقی زهاوی، شعر، آثار، افکار و جایگاه او در جهان معاصر عرب دارد؛ چرا که ابیات این ترکیب بند به مسائل بسیار مهمی اشاره و یا تصریح دارند. این اشارات و تصریحات زمانی میسور است که شاعر از مخاطب خود شناخت مناسبی داشته باشد. به عنوان مثال بهار در این ترکیب بند صراحتاً از قصیده مشهور ثوره فی الجحیم زهاوی نام می برد، همان قصیده ای که از یک سو اسباب شهرت صدقی زهاوی را به همراه داشت و از دیگر سو مایه گرفتاری و رنج او گردید.

گذشته از این ها بهار از صفات حمیده و خصال نیک زهاوی سخن به میان می آورد و او را شاعری

وطن دوست معرفی می نماید:

راست پرسم راستگو، مانده صدقی جمیل
کی وطنخواهی سخن گستر به دوران دیده ای
هر چه باشد پریه‌ا، در جنب او معدود نیست
پربهائی از میان گم شده که هر گم گشته ای
(همان، ۶۷۶)

گذشته از اظهار تأسف و اندوه بهار در مرگ صدقی زهاوی، این ترکیب بند حاوی پیام‌های دیگری نیز هست: بیان جایگاه علمی صدقی زهاوی (همان، ۶۷۹) بیان مقام و جایگاه صدقی در میان شاعران بزرگ جهان عرب؛ بویژه در دوره معاصر، (همان، ۶۷۰) بیان رنج‌ها، آلام و مصیبت‌های که جمیل صدقی در طول حیات علمی و ادبی خود پیوسته با آنها قرین بوده است (همان، ۶۷۲).

هم چنین، بهار با بیانی زیبا و شاعرانه از دوستی‌های خود با زهاوی سخن می‌گوید، بخشی از این ترکیب بند، بیانگر شناخت دقیق بهار از آثار و سروده‌های مشهور زهاوی است:

گر زهاوی رفت از وی چند دیوان باز جاست
رنج ما پیوسته تر بودی، گر این هم نیستی
در بهشت او ولی فخر از جهنم می‌کند
نیز کردی فخر اگر شعر جهنم نیستی
(همان، ۶۷۴)

جمیل صدقی زهاوی در ایران

همانطور که پیش‌تر گفته آمد، جمیل صدقی زهاوی به عنوان نماینده عراق به همراه احمد حامد صراف به منظور شرکت در کنگره هزاره فردوسی (در سال ۱۳۱۳ برابر با ۱۹۳۴ میلادی) به تهران آمد. او در این کنگره عظیم، علاوه بر ملاقات با بزرگان ادب ایران از قبیل؛ مرحوم ملک الشعرای بهار و..... ضمن تجدید دیدار با آنها دو قصیده در نکوداشت فردوسی سرود، یکی از آنها به فارسی و دیگری به عربی، قصیده عربی او ۸۷ بیت دارد و در بحر حقیف سروده شده است. نگارنده هرچه تلاش کرد، موفق نشد که متن چاپ شده یا ترجمه شده آن را در مطبوعات ایران پیدا کند. و اصولاً نمی‌دانم چرا و به چه دلیل این قصیده بلند و با ارزش، در وصف عظمت و بزرگی فردوسی و شاهنامه او، در ضمن در مجموعه مقالات هزاره فردوسی چاپ نگردیده است. اما موضوع هرچه باشد از اهمیت این قصیده و محتوای با ارزش آن نمی‌کاهد. عنوان قصیده «آئینا مُحْتَفَلین»؛ یعنی برای شرکت در جشن آمده ایم، است و حکایت از عمیق بودن اطلاعات و آگاهی‌های زهاوی در باب ایران، تاریخ و فرهنگ آن دارد؛ بویژه نشان دهنده شناخت او از شاهنامه و حکیم ابوالقاسم فردوسی است. زهاوی در این قصیده شعر فردوسی را فتح مبین می‌داند و او را یکی از شاعران و مردان جاویدان گیتی معرفی می‌کند.

أنتَ في شِعْرِكَ فَتَحاً مُبِيناً واحْدُمِينَ أَوْلِيَّكَ الخَالِدِينَا
(زهاوی، ۱۹۹۵: ۵۲۰)

به باور زهاوی اگر حوادث روزگار مجالی باقی می نهادند، مردم روزگار زیارت قبر فردوسی را رسم و شیوه خود قرار می دادند.

وَلَوْ أَنَّ إِحْدَاثَ الْفِي مَسَاغَاً جَعَلَ الْقَوْمُ حَجَّ قَبْرِكَ دِينَا
(همان، ۵۲۱)

زهاوی فردوسی را خداوند سخن وری و دیگر شاعران را در حکم رعایای او معرفی می نماید.

أنتَ في دَوْلَةِ الْبِيَانِ بِحَقِّ مَلِكٍ ذُو عَرْشٍ وَ نَحْنُ الرَعَايَا
(همان، ۵۲۱)

او سبک ایلیاد هومر را قابل مقایسه با سبک و اسلوب شاهنامه نمی داند. و شاهنامه را بی نظیر و بی همتا معرفی می نماید. ایلیاد، چون شبی تاریک و شاهنامه بامدادی روشن است و هیچ تیرگی و ناپیدایی در آن نباشد.

مَا لِإِيلِيَادَةَ التِّي حَبْرُهَا يَدُوهِمِ مِثْلُ ذَا الْإِسْلُوبِ
تلك لَيْلٌ جَهْمٌ وَ هَذَا صَبَاحٌ مُسْفِرٌ مَا بُوْجُوهِ مِنْ شُعُوبِ
(همان، ۵۲۱)

وی با اسلوبی شاعرانه و به شیوه استفهامی شاهنامه را چیزی در حد سحر و الهام غیبی معرفی می کند:

لَسْتُ أَذْرِي وَ لَيْتَنِي كُنْتُ أَذْرِي أَهْوُ السِّخْرُ أَمْ هُوَ الْإِلْهَامُ
(همان، ۵۲۱)

و شاعران دیگر را از تقلید شاهنامه و آوردن به مانند آن ناتوان می داند، چرا که فردوسی حجت بزرگ بلاغت است و مایه افتخار شرقی ها و باعث شگفتی و حیرت غربیها

لَكَ يَا حُجَّةَ الْبَلَاغَةِ شِعْرٌ عَجَزَتْ عَنْ تَقْلِيدِهِ الشُّعْرَاءُ
بِكَ لِلشَّرْقِ مَا اهْتَدَى الشَّرْقُ فخرٌ بِكَ لِلْغَرْبِ مَا ارْتَقَى إِعْجَابُ
(همان، ۵۲۲)

فردوسی و شاهنامه او نشان دهنده علو شأن و جایگاه برتر تاریخی و مسلم فرهنگی ایرانیان است؛ چرا که ایرانیان شأن و جایگاهی بس والا دارند، سکون و ایستایی را بر نمی تابند.

أَهْلُ إِيْرَانَ وَ الْحَدِيثُ شُجُونُ أُمَّةٌ مَا بِهَا يَلِيْقُ السَّكُونُ

شأنها فی التاریخ اکبر شأن
 حذا فی التاریخ تلك الشؤن
 (همان، ۵۲۳)

در حقیقت نگاهی هرچند گذرا به اجزای قصیده نسبتاً بلند زهاوی، بخوبی نشان می دهد که جمیل صدقی زهاوی برحقیق احوال و روزگار فردوسی آگاهی کامل داشته، همانطور که از دیگر ابواب ادب فارسی. زهاوی در این قصیده فراوان از رنج و دردهای فردوسی در سرودن شاهنامه سخن گفته است، از مدت زمانی که فردوسی مصروف سردون این اثر جاویدان کرده، تا قدرشناسی سلطان غزنوی و فراز و نشیب هایی که او در سرودن شاهنامه پشت سر نهاده، گاه احترام دیده، گاه به رنج افتاده و مسائلی از این قبیل؛ او از همه این مطالب سخن به میان آورده است.

قُمتَ فی نَظْمِهِ ثَلَاثِينَ عَامًا
 ثُمَّ لَم تَسْأَمْ طُولَ تِلْكَ السَّنِينَا
 حُزتَ حِينًا تَجَلَّوْا وَ احْتِرَامًا
 وَ تَأَلَّمْتِ لِلْمَصَائِبِ حِينًا
 وَلَقَدْ أَهْدَيْتِ الْكِتَابَ إِلَى مَنْ
 لَمْ يَكُنْ ذَاعِلِمَ بِقَدْرِ الْهَدَايَا
 وَأَلَمْتِ بِكَ الرَّزَايَا وَ لَكِنْ
 أَنتِ مَا كُنْتِ عَائِيًا بِالرَّزَايَا
 (همان، ۵۲۱)

و این ابیات یادآور این سخنان نغز حکیم ابوالقاسم فردوسی است، آنجا که می فرماید:

بسی رنج بردم در این سال سی
 عجم زنده کردم بدین پارسی
 (۴-دهبشی، ۱۳۷۰:۷۲)

بناهای آباد گردد خراب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند
 براین نامه بر، سالها بگذرد
 بخواند هرآن کس که دارد خرد
 چون این نامور نامه آمد به بن
 از آن پس نمیرم که من زنده ام
 که تخم سخن من پراکنده ام
 (فردوسی، ۱۳۸۵:۱۳۷۶)

و در پایان این بخش به منظور استفاده بیشتر، بخشی از قصیده جمیل صدقی زهاوی را عیناً نقل نموده و علاقه مندان به مطالعه تمام قصیده را به دیوان او ارجاع می دهیم:

أنتِ فی شِعْرِ كَان فَتْحًا مَبِينَا
 وَاحِدٌ مِنْ أَوْلِيكَ الْخَالِدِينَ

بَعْدَ أَلْفٍ مِنَ السِّنِينَ أَتَيْنَا
وَالسِّيَ قَبْرَكَ الَّذِي فِيهِ تَعْفُو
وَلَوْ أَنَّ الْأَحْدَاثَ أَلْفَى مَسَاغًا
لَكَ فِي تَارِيخِ الْمُلُوكِ كِتَابٌ
قُمْتَ فِي نَظْمِهِ ثَلَاثِينَ عَامًا
حُزْتُ حِينَئِذٍ تَجَلَّةً وَاحْتِرَامًا
شَاعِرٌ أَنْتَ جَامِعٌ لِلْمَرْيَا
أَنْتَ فِي ذَوْلَةِ الْبَيْتِ بِحَقِّ
جَاءَ مَا قَدْ نَظَّمْتَهُ مِنْ كِتَابٍ
وَلَقَدْ أَهْدَيْتَ الْكِتَابَ إِلَى مَنْ
وَأَلَّمْتَ بِكَ الرِّزَايَا وَكَبِنُ
يَا إِمَامَ الْقَرِيبِ بَعْدَكَ فِينَا
قَدْ طَلَبْنَا التَّحْرِيرَ لِلشَّعْرِ حَتَّى
إِنَّ مَا قَدْ قَصَصْتَهُ مِنْ حُرُوبٍ
بِكَ يَا فَرْدَوْسِي مُحْتَفِلِينَ
نَحْمِلُ الْوَرْدَ الْعَضُّ وَالْيَاسَمِينَ
جَعَلَ الْقَوْمَ حَجَّ قَبْرِكَ دِينًا
يَحْمِلُ الْوَحْيَ وَالْهُدَى وَالْبِقِينَا
ثُمَّ لَمْ تَسَامْ طُولَ تِلْكَ السِّنِينَ
وَتَأَلَّمْتَ لِلْمَصَائِبِ حِينَا
خَالِدٌ لَا تَدُورُ إِلَيْكَ الْمَنَايَا
مَلِكٌ ذُو عَرْشٍ وَنَحْنُ الرِّعَايَا
تُخَفِّئُ فَارِسِيَّةً لِلْبَرَايَا
لَمْ يَكُنْ ذَا عِلْمٍ يَقْدِرُ الْهَدَايَا
أَنْتَ مَا كُنْتَ غَائِبًا بِالرِّزَايَا
تَقْدِ الشَّعْرُ الْجُزْلُ الْإِبْقَايَا
كَثُرَتْ فِي الطُّلَابِ مِمَّا الضَّحَايَا
سَوْفَ يَبْقَى تَأْيِيرُهُ فِي الْقُلُوبِ
(زهاوی، ۱۹۹۵: ۵۲۴-۵۲۰)

ترجمه ابیات

- به منظور استفاده بیشتر خوانندگان ذیلاً، ترجمه ابیات فوق، ارائه می گردد.
- شعر های تو نصرت روشنی است و تو خود از مردان ماندگار روزگار.
 - بعد از هزار سال اینک برای تو آمده ایم تا جشنی بزرگ بر پا کنیم
 - گل های رنگارنگ و گوناگون با خود آورده تا نثار آرامگه تو بنماییم.
 - گر حوادث روزگار مردم را فرصتی می داد، بی تردید مردم زیارت آرامگاه تو را رسم و آیین خود می ساختند.
 - تو تاریخ شاهان را به رشته نظم کشیده ای، شاهنامه تو سراسر هدایت، باور و یقین است.
 - در سرودن آن رنج سی ساله بر خود هموار کردی، بی آنکه در این راه خسته و ملول گردی.
 - گاه با احترام و تقدیر مواجه می گشتی و گاه گرفتار رنج ها و مصیبت ها می شدی.

- تو شاعری برخوردار از همه خوبی ها و فضایل هستی، جاودانه‌ای، آرزوها به کنه مقام تو کی دست یابند.

- تو فرمانروای مطلق ملک سخنی و ما رعیت های شاهنشهی چون تو.

- شاهنامه تو، هدیه ای پارسی و گران بها برای همه مردم گیتی است.

- تو ناچار، آنرا به کسی هدیه دادی که ارزش هدیه های گران بها را نمی دانست.

- مصیبت ها و مشکلات تو را فرا گرفته اند؛ اما تو از تحمل بار گرفتاری ها خم به ابرو نیاوردی و به آن‌ها وقعی ننهادی.

- ای پیشوای شعر، بعد از تو، شعر واقعی، از میان ما رخت بر بست و جزء اندکی چیزی از آن برجای نمانده.

- ما گرچه فراوان تلاش کردیم؛ اما برای رها شدن شعر از اسارت خسارت، فراوان دیدیم.

- جنگ های را که تو وصف نموده و آنها را برای ما روایت نموده ای، شعر و داستان ماندگاری در دل های ما خواهد بود.

زهاوی در همین کنگره شعر دیگری در ستایش فردوسی و نکوداشت او سروده است که البته این شعر به فارسی است و ما آن را جهت مزید اطلاع خوانندگان محترم به نقل از هزاره شاهنامه عیناً نقل می‌نمائیم. این شعر ۱۷ بیت دارد. بر وزن شاهنامه سروده شده و «بعد از هزار سال» نام دارد.

بعد از هزارسال

پس از عرض حرمت پیامی برید	به فردوسی از من سلامی برید
نهان از نظر دور از جان پاک	که ای شاعر خفته در زیر خاک
به جز ریزه استخوانی از او	نمانده به گورش نشانی از او
چه شوریست بهرت بروی زمین	سر از خاک بردار و آنگه بین
که تو درد دل یک جهان زنده‌ای	مگو مرده ام گرچه تو مرده‌ای
ببفزود از آن قدر شهنامه ات	فروریخت اعجاز از خامه ات
برای ثنای تو جمع آمده	جهانی برای تو جمع آمده
زهر سو نوائی جدا می رسد	ز هر مملکت صد صدا می رسد
ستودند نام تو در هر زبان	چو پرشد ز شهرت زمین و زمان
ولی زنده است آنچه تو گفته‌ای	هزار است در قبر خود خفته‌ای

نوشتی به سسی سال شهنامه را
درآخرشه غزنه یی‌داد کرد
نیفکندی از دست خود خامه را
درم جای زرداد و ناشاد کرد
ندانست قدر تو را غزنوی.....
(هزاره فردوسی، ۱۳۶۲: ۱۹۲)

نتیجه گیری

جمیل صدقی زهاوی یکی از بزرگترین شاعران معاصر جهان عرب بود که تحولات شگرفی در سبک، ساختار و مضامین و مفاهیم شعر عربی معاصر پدید آورد. او به حکم اصالت ایرانی - کردی خود، از ایران، فرهنگ و ادبیات آن مطلع و در نتیجه متأثر بوده است. این اثرپذیری در بیشتر آثار او ملاحظه می‌گردد. شاید دل‌بستگی او به خیام و ترجمه منظوم و منشور رباعیات خیام به عربی و سرودن ۱۲۰۰ رباعی توسط خود صدقی زهاوی (زیات، ۱۹۵۲: ۳۷۱) یکی از مهمترین نشانه‌ها و دلایل این تأثیرپذیری باشد. جمیل صدقی زهاوی و پدرش ملامحمد فیضی زهاوی هر دو با زبان، ادبیات و فرهنگ ایران، آشنایی عمیق داشتند. حاصل این معرفت هم در سروده‌های فارسی و هم در آثار و سروده‌های عربی آنها متبلور شده است. جمیل صدقی زهاوی رابطه دوستی، علمی، ادبی و فرهنگی مناسبی با بزرگان معاصر ادب ایران داشته است. رابطه او با ملک الشعرا بهار و تنی چند از دیگر بزرگان معاصر ادب پارسی، بهترین نمونه آن است، همین رابطه منجر به حضور او در هزاره فردوسی گردید و با مرثیه سرایی بهار در غم مرگ زهاوی به اوج خود رسید.

پی‌نوشتها

۱- خوب در خاطر دارم در غروب یکی از پنج شنبه‌های سال ۱۳۶۶ شمسی، در روستای زیبای ناصر آباد از توابع رودبار قصران، در خدمت استاد جلیل‌القدر دکتر سید حسن سادات ناصری، رحمه الله، بودم. ایشان در ضمن صحبت‌های مفید خویش، خاطراتی از مرحوم بهار نقل می‌کرد. ایشان فرمود در کنگره هزاره فردوسی، جمیل صدقی زهاوی، ساعت‌های طولانی با بزرگان ادب ایران از قبیل؛ استاد همایی، استاد فروزانفر، علامه قزوینی، سعید نفیسی و دیگر حاضران در کنگره، به زبان پارسی سخن می‌گفت و با آن‌ها درباره اوضاع ادبی و فرهنگی ایران و عراق بحث می‌نمود.

منابع

- ١- ادهم، اسماعیل. (١٩٣٧م). الزهاوی الشاعر، قاهره: نشر دارالمعارف، ط ١.
- ٢- اسماعیل، عزالدین. (١٩٦٧م). الشعر العربي المعاصر: قضاياها و ظواهره الفنية والمعنوية، قاهره: دارالكتاب العربي، ط ٢.
- ٣- اعظمی، ولید. (٢٠٠١م). اعیان الزمان و جیران النعمان فی مقبرة الخیزران، بغداد: مكتبة الرقيم، ط ٢.
- ٤- بصیر، محمد مهدی. (١٩٤٦م). نهضة العراق الادبية فی القرن التاسع عشر، بغداد: مطبعة المعارف، ط ١.
- ٥- بطی، رافعیل. (١٩٢٣م). الأدب العصري فی العراق العربي، قاهره: مطبعة سلفیه، ط ١.
- ٦- ----- (١٩٢٢م). سحرالشعر، قاهره: مطبعة رحمانية، ط ١.
- ٧- بهار، محمدتقی. (١٣٥٤ ه.ش). دیوان، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ سوم.
- ٨- بگاری، یوسف حسین. (١٩٩٩م). رباعیات الخيام فی الأدب العربي، قاهره: مطبعة سلفیه، ط ١.
- ٩- دروبی، ابراهیم عبدالغنی. (١٩٥٨م). البغدادیون واخبارهم ومجالسهم، بغداد: مطبعة الرابعة، ط ١.
- ١٠- دیوان بیگی شیرازی، میرزا احمد. (١٣٦٥ق). حقیقة الشعراء، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات زرین، چاپ اول.
- ١١- دهباشی، علی. (١٣٧٠ش). فردوسی و شاهنامه، تهران: انتشارات مدیر، چاپ اول.
- ١٢- جیوسی، سلمی الخضراء. (٢٠٠٧م). الاتجاهات والحركات فی الشعرا العربي الحديث، بیروت: مركز الدراسات الوحدة العربيه، ط ٣.
- ١٣- حانی، ناصر. (١٩٥٤م). محاضرات فی جمیل الزهاوی، قاهره: منشورات الجامعة العربيه، ط ١.
- ١٤- خوری، مقدسی، انیس. (١٩٨٠م). اعلام الجيل الاول، بیروت: دار الجيل، ط ١.
- ١٥- خیام، عمر بن ابراهیم. (١٣٦٥). رباعیات خیام، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ١٦- زهاوی، جمیل صدقی. (١٩٥٥م). دیوان، محمد یوسف نجم، (شارح)، قاهره: مكتبة مصر، ط ١.
- ١٧- ----- (٢٠٠٤م). دیوان، انطون قوال، (شارح)، بیروت: دارالفکر العربي، ط ١.
- ١٨- ----- (١٩٣٢م). رباعیات الزهاوی، بغداد: مكتبة الرقيم، ط ١.

- ۱۹- زیات، احمد حسن. (۱۹۵۲م). *وحی الرسالة*، بیروت: مطبعة الرسالة، ط ۴.
- ۲۰- شامی، یحیی و زملاءه. (۲۰۰۴ م). *لآلی من الشرق*، بیروت: دارالفکر العربی، ط ۱.
- ۲۱- صراف، احمد حامد. (۱۹۳۸م). *عمر الخيام، حياته، علمه، ورباعياته*، بغداد: مطبعة الشعب، ط ۲.
- ۲۲- کفافی، عبدالسلام. (۱۳۸۲ ه.ش). *فی الادب المقارن*، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات به نشر، چاپ اول.
- ۲۳- فاخوری، حنا. (۱۳۸۵ ه.ش). *الجامع فی تاریخ الادب العربی*، قم: منشورات ذوی القربی، چاپ سوم.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵ش). *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر تهران، چاپ هفتم.
- ۲۵- مؤید شیرازی، جعفر. (۱۳۶۲ش). *شناخت تازه از سعدی*، شیراز: انتشارات نوید، چاپ دوم.
- ۲۶- مبارک، زکی. (۱۹۳۸م). *وحی بغداد*، قاهره: مطبعة استقامة، ط ۱.
- ۲۷- محفوظ، حسین علی. (۱۳۷۷ش). *منتبى و سعدی*، تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم.
- ۲۸- محمدی، محمد. (۱۳۷۰ ش). *درس اللغة والادب*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۲۹- موسی، منیف. (۱۹۸۱م). *الديوان الثرى لديوان الشعر العربى الحديث*، صيدا - بيروت: منشورات المكتبة العصرية، ط ۱.
- ۳۰- نیکو همت، الف. (۱۳۶۱ش). *زندگی و آثار بهار*، تهران: گروه انتشاراتی آباد، چاپ دوم.
- ۳۱- وجدی، انور. (۱۹۶۰م). *الزهاوی شاعر الحرية*، قاهره: دارالمعارف، ط ۱.
- ۳۲- هزاره فردوسی. (۱۳۶۲). *تهران: دنیای کتاب*، چاپ اول.
- ۳۳- هلالی، عبدالرزاق. (۱۹۶۴م). *الزهاوی بین الثورة و السكون*، بیروت: دارالثقاف، ط ۱.
- ۳۴- یوسف، عزالدین. (۱۹۶۲م). *الزهاوی، الشاعر القلق*، بغداد: مكتبة ابی نواس، ط ۱.



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی